

تهیه و تنظیم احسان محسنی	لغت و املا ۱۴۰۱
-----------------------------	------------------------

لغت و املا یازدهم

ستایش : لطف حق

املا	لغت
<p>حلاوت - نژند - گشاده - نهاده - وضع - قرین - اقبال - توفیق - تیره رای - اندوهگین</p>	<p>ادبار : بدبختی ، سیه روزی؛ متضاد اقبال اقبال : خوشبختی ، سعادت توفیق : آن است که خداوند ، اسباب را موافق خواهش بنده ، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن</p> <p>تیره رای : بد اندیشی ، گمراهی چاشنی بخش : آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به آن اضافه می شود. حلاوت : شیرینی نژند : خوارو زیون، اندوهگین</p>

درس اول : نیکی

املا	لغت
<p>روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی - آسایش - مغز - دون همّت - همّت - حمیت - قوت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر</p>	<p>جیب : گریبان، یقه چنگ : نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد. حمیت : غیرت، جوانمردی، مردانگی دَعْل : ناراست ، حيله گر دون همّت : کوتاه همّت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه زَنخدان : چانه</p> <p>شغال : جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است. شَل : دست و پای از کار افتاده شوریده رنگ : آشفته حال غیب : پنهان، نهان از چشم ، عالمی که خداوند ، فرشتگان و ... در آن قرار دارند فرو ماندن : متحیر شدن قوت : رزق روزانه ، خوراک، غذا</p>

درس دوم : قاضی بست

املا	لغت
قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَسَم - مطربان - چاشنگاه - صید - شرع - از قضا - عَرَقَه - هزاهز - غریو - بگست - رحمت - سور - کرانه - تَر و تباہ - اضطراب - اعیان - صدقه - غزنین - صعب - مقرون - مستحقان - توقیع - موکد - تب - سوزان - سرسام - محبوب - اطبا - متحیر - عارضه - بونصر - کراهیت - آعاجی - خیرخیر - علی تکین - بستد - کتان - تَر - تاس های بزرگ - زُبَر - توزی - عقد - مخنقه - بوالعلا - دُرُست - عِلَّت - زایل - همایون - گُسیل - پیغام - نشاط - قَلَم - مهمات - فارغ - خیلانتاش - رُقعت - بستان - مثقال - زرِ پاره - غزو - بُتان - زرین - حلال - صدقه - بی شبهت - ضیعت - فراخ تر - تندرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صلّت - دربایست - قانع - وزر و وبال - طریق - سنت - مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حُکام - زیارت - رُقعت - زر - زاغ - فراغ - رخت - راغ - عرصه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روضه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصّه - مرغزار - قاعده - فرامُش - غرامت -	<p>زِرِ پاره : قراضه و خُرْدَه زِر، زِرِ سَکّه شده</p> <p>سَبْحان اللّٰه : پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادلِ "شگفتا" سِنْدن : ستاندن ، دریافت کردن</p> <p>سِرسام : تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های آن ، هذیان بوده است.</p> <p>سور: جشن</p> <p>شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح</p> <p>شرع: سایه بان، خیمه</p> <p>صَعَب : دشوار ، سخت</p> <p>صِلّت : انعام ، جایزه ، پاداش</p> <p>ضَبِیْعَت : زمین زراعتی؛</p> <p>ضَبِیْعَتک: زمین زراعتی کوچک</p> <p>عارضه : حادثه، بیماری</p> <p>علت : بیماری</p> <p>عزّوَجَل : عزیز است و بزرگ و ارجمند</p> <p>عقد : گردن بند</p> <p>غرامت زده : تاوان زده، کسی که غرامت کشد ، پشیمان</p> <p>غَزو: جنگ کردن با کافران</p> <p>فراغ شدن : آسوده شدن از کار</p> <p>فراخ تر : آسایش، آسودگی</p> <p>فروودِ سرای : اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران</p> <p>فیروزه فام : به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ</p> <p>مقرون: پیوسته، همراه</p> <p>مهمات: کارهای مهم و خطیر</p> <p>مؤکد : تأکید شده، استوار</p> <p>ناو : کشتی ، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی</p> <p>ندیم: همنشین، همدم</p> <p>اطبا : جمع طبیب، پزشکان</p> <p>افگار: مجروح، خسته</p> <p>ایزد : خدا، آفریدگار</p> <p>برنشستن : سوارشدن</p> <p>بی شبهت : بی تردید، بی شک</p> <p>توقیع : مَهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه ؛</p> <p>توقیع کردن : مَهر زدن یا امضا کردن</p> <p>چاشنگاه : هنگام چاشت، نزدیک ظهر</p> <p>حَسَم : خدمتکاران</p> <p>خَطوات : جمع خُطوه، گام ها، قدم ها</p> <p>خیرخیر: سریع ، آسان</p> <p>خیلانتاش : هر یک از سپاهسانی که از یک دسته باشند.</p> <p>دربایست : نیاز، ضرورت</p> <p>دُرُست : تندرست، سالم</p> <p>دوال : چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره</p> <p>راغ: دامنهٔ سبز کوه، صحرا</p> <p>رُقعت : رقعہ ، نامه ی کوتاه ، یادداشت</p> <p>روضه : باغ، گلزار</p> <p>زایل شدن : نابود شدن، برطرف شدن</p> <p>قضا : تقدیر، سرنوشت</p> <p>کافی: با کفایت ، لایق ، کارآمد</p> <p>کران : ساحل، کنار ، طرف ، جانب</p> <p>کراهیت : ناپسندی</p> <p>کوشک : ساختمانی بلند ، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است ؛ قصر ، کاخ</p> <p>گداختن : ذوب کردن</p> <p>گسیل کردن : فرستادن، روانه کردن</p> <p>لختی : اندکی</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

<p>مجروح - ضرورت - روضه و باغ مستور - قایق - اندرونی خدمتگزار - تاوان - خطیر یوزپلنگ</p>	<p>نُکت: نکته ها نماز پیشین: نماز ظهر وَبال: سختی و عذاب، گناه وزر: گناه همایون: خجسته، مبارک، فرخنده یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند</p> <p>لله درکما : خدا شما را خیر بسیار دهد مبشّر: نوید دهنده، مژده رسان مقارِب: نزدیک به هم ، در کنار هم محبوب: پنهان، مستور ، پوشیده مخنقه: گردن بند مرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های خود رو است مطرب: آوازخوان، نوازنده</p>
--	--

درس سوم: در امواج سند

املا	لغت
<p>سینه مالان - قرص - کوهساران - نیزه - خرگه - خوارزمشاهی - سپیده دم - تُرک و تازیک - جیحون - رود سند - شفق - عافیت - انبوه - رقص - اختر - می غلتید - اهریمن - وطن - لشکری خرد - ثمره معین - آزادگان - غلت می خورد</p>	<p>افسر: تاج و کلاه پادشاهان باره: اسب برومند: بارآور، میوه دار دریا: در متن درس رود بزرگ مانند رود نیل</p> <p>خرگه: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه ای؛ سیماب: جیوه گران: سنگین، عظیم</p> <p>دمار از کسی کشیدن: دمار از کسی برآوردن، کنایه از نابود کردن کسی</p> <p>www.my-dars.ir</p>

درس پنجم : آغازگری تنها

املا	لغت
و کشور - چیرگی - رقیب - تیغ - غبار - نعره - زنبورک - قاطر - شیپور - طبل - مشتاقانه - مصمم - تنوره - معبد - فراز - تپه - ناظران - نهیب - صغیر - توده - بستر - خشم و آز - پیش مرگی - نفوذ - حصار - میسر - محاصره گران - صحنه - دهقان - متجاوز - حصار - حماسه - اجساد - خزان - عرصه - محشر - رمق - واماندگان - قلّه - قفقاز - حریم - هستی - صحنه - توفندگی - سرسپردگی - خود فروختگی - خانگی - موعده - رود راس - افسارگسیخته - سدوار - نایب السلطنه - غرض - گردهمایی - اهمیت - مسائل - همگان - جنگاوران - شجاعانه - مخلصانه - خفت - خوف - علی - رغم محرومیت - تحسین - اعجاب - عهد نامه - واقعیت - منسجم - تازگی - غالباً - مهیب - قرن - معمول - تعلیم - موصل - منظم - آمار - اسارت - مقوا - رخت شویی - محدودیت - برگزار - ذهنیت - آسایشگاه - دریغ - خطاط - لوح - وقفه -	<p>اجنبی: بیگانه ، خارجی</p> <p>اذن: اجازه، زخصت</p> <p>اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن</p> <p>افراط: از حد درگذشتن، زیاده روی ،</p> <p>مقابل تفریط</p> <p>التهاب: شعله ور شدن و برافروختن ،</p> <p>مجازا ناآرامی ، بی قراری ، اضطراب</p> <p>بختک: موجود خیالی یا سیاهی ای که بر روی شخص خوابیده می افتد ، کابوس</p> <p>تحت الحمایگی: تحت الحمایه بودن ،</p> <p>تحت المایه ویژگی کشور ، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند ، تحت حمایت او در می آید و در عوض ، امتیازات و اختیاراتی به او می دهد. تحت الحمایگی در مورد یک کشور یا سرزمین ، یکی از اشکال</p> <p>دارالسلطنه: پایتخت، در دوره ی صفوی و قاجار ، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت</p> <p>درایت: آگاهی، دانش ، بینش</p> <p>زبونی: فرومایگی، درماندگی</p> <p>زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک</p> <p>دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند.</p> <p>شایق: آرزومند، مشتاق</p> <p>صغیر: صدای بلند و تیز</p> <p>طاق فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل ناپذیر</p> <p>غیرت: حمیت ، تعصب</p> <p>کورسو: نور اندک، روشنایی کم</p> <p>معبد: پرستشگاه، محلّ عبادت</p> <p>مقرر: معلوم، تعیین شده</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

محدودیت - ذوق - مقرر - قربان صدقه - رغبت - افزون - قانع - مفصل - سهم - هدیه - صلیب سرخ - تأمین - فرصت - بعثی ها - اعیاد مذهبی - تدارک - تأکید - اغلب - عمق - طبع - ظرافت - های خاص - موزون - روحیه - اسارت - سماور - منزوی - افراط و تفریط - سلیقه - توجیح - راحت - عقربه - تنبل - طاقت فرسا - زمان بگذرد - روزهای غربت - بهای اندک	استعمار و مرحله ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است موزون: هماهنگ، خوش نوا تسخیر: تصرف کردن جایی معمولاً با زور تفریط: کوتاهی کردن در کاری توازن: تعادل، برابری جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی چنبره زدن: چنبرزدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه وار جمع شدن خصال: جمع خصلت، خوی ها، خواه نیک باشد یا بد
	موعد: هنگام، زمان نهییب: فریادبلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن وجد: سرور، شادمانی و خوشی ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می شود؛ معادل شهرستان امروزی

درس ششم : پرورده عشق

املا	لغت گروه آموزشی عصر www.my-dars.ir
رایت - جهانگیر - خنیده نام - شیفتگی - چاره ساز - بیچارگی - چاره گری - حاجت گه - محراب زمین و آسمان - موسم - محمل - جهد - مهد - حلقه - گراف کاری - توفیق - مبتلا - زلف - سرشت - غایت - بستان - سری سقطی - غایب	پرورده: پرورش یافته جمله: همه، سراسر جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا جهد: کوشش، تلاش، سعی چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی خنیده: مشهور، معروف، نامدار

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

نهایت - کجاوه - طبع - فطرت	<p>خنیده نام ترگستن: مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن</p> <p>خوبشان: جمع خویش، اقوام</p> <p>رایت: بیرق، پرچم، دَرَفَش</p> <p>سرشت: فطرت، آفرینش، طبع</p> <p>غایت: نهایت، فرجام، پایان</p> <p>گزاف کاری: بیهوده کاری، زیاده روی</p> <p>محمل: کجاوه که برشتر یندد، مهد</p> <p>موسم: زمان، هنگام</p>
----------------------------	---

درس هفتم: باران محبت

املا	لغت
-------------	------------

<p>اصناف - وسایط - طین - مشتبّه - واسطه - گنج معرفت - تعبیه - جبرئیل - حضرت - عزّت - ذوالجلال - طاقت قُرب - تاب - نهایت بعد - قُربت - اسرافیل - طوع - رغبت - اکراه - اجبار - قهر - قبضه - طائف - جملگی - تعجب - تحیر - خاک ذلیل - اعزاز - کمال مذلت و خواری - حضرت غنا - الطاف الوهیت - حکمت ربوبیت - سر - ازل تا ابد - معذور - بوقلمون - فتنه - سرنشتر - روح - حضرت جلّت - تصرّف - ذره - تعبیه - عنایت - ملائکه - نظر - معکوس - گوهر - نفایس - خزن غیب - آب حیات ابدی - خزانه غیب - خازنان - لایق - امانت - معرفت - عرضه - استحقاق - خزانگی - مقرب - ابلیس پرتلییس - گرد</p>	<p>استحقاق: سزاواری، شایستگی</p> <p>اصناف: جمع صنف، انواع، گونه ها، گروه ها</p> <p>اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت</p> <p>الوهیّت: خدایی، خداوندی</p> <p>بُعد: دوری، فاصله</p> <p>تعبیه کردن: قراردادن، جاسازی کردن</p> <p>تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حیل و مکر به کار بردن، نیرنگ سازی</p> <p>جلّت: بزرگ است</p> <p>حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه</p> <p>خزاین: جمع خزانه، گنجینه ها</p> <p>خلیفت: خلیفه، جانشین</p> <p>رأفت: مهربانی، شفقت</p> <p>ربوبیّت: الوهیت و خدایی، پروردگاری</p> <p>رغبت: میل و اراده، خواست</p> <p>سست عناصر: بی اراده، بی غیرت</p> <p>هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم</p> <p>طوع: فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری</p> <p>عنایت: توجه، لطف، احسان</p> <p>غنا: بی نیازی، توانگری</p> <p>قبضه: یک مشت از هر چیزی</p> <p>قرب: نزدیک شدن، هم جواری</p> <p>کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی</p> <p>کوشک: قصر و هربنای رفیع</p> <p>متألّی ء: درخشان، تابان</p> <p>مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزّت</p> <p>مُشتبّه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛</p> <p>مشتبّه شدن: به اشتباه افتادن</p> <p>مشعشع: درخشان، تابان</p> <p>مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است.</p> <p>ملکوت: عالم غیب، جهان بالا</p> <p>نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها</p> <p>وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می رسند.</p>
---	---

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

قالب آدم - آفت - موضع -
متوسل شدن - ناز - ناگریز -
محرّم - هراسناک - مشعشع -
همرهان - شهر - صنعت

درس هشتم : در کوی عاشقان

املا	لغت
<p>ملقب - مشهور - اقامت - قونیه - خطیبی - هراس - بی رحمی - مغول - - مهاجرت - رهسپار - ملاقات - اسرارنامه - بهاء الدین ولد - سوختگان - - مناسک - نواحی - تقوا - فضل - تأثیر - سلجوقی - کیقباد - علاء الدین - - خواهش - رهسپار - تاخت و تاز - هجرت - گزید - گوهر خاتون - سمرقندی - اصرار و پافشاری - وعظ - شهر حَلَب - عازم - طالبان - علوم شریعت - محضر - به شغل تدریس میگذرانید - زهد - متفق - شمس - سیروسفر - معارف - سرزنش - فزون - ملامت - هیاهو - پرسوز و گداز - خشم و غضب - تکاپو - پیغام - پژمردگی - عذر - غزل - حریفان - صنم گریزیا - ترانه های شیرین - بهانه های زرین - مه خوب خوش لقا - احوال - انقلاب - تعطیل - عزم - غوغا - همدل - همدم - اِفغان - زاری - کوی و برزن - صلّاح الدین زرکوب - حسام الدین چلبی - منطق الطیر - جذّاب - ستوده - سرآمد - صلح طلبی - صلح و سازش - یگانگی - تحمّل عظیم - طعن و ناسزا - شیفته - بی تابانه - اشارت - تابوت - دروغ - نُرسْت - خواجه عبد الکریم</p>	<p>تشییع : همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان خوش لقا: زیبارو، خوش سیما رضوان : بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است. زهد: پارسایی، پرهیزگاری شبگرد: شبرو شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت صنم: بُت، معشوق زیبارو (مجازا) عازم: رهسپار، راهی مناسک : جمع منسک یا منسک، اعمال عبادی ، آیین های دینی وعظ: اندرز، پند دادن</p>
<p>قَدَسُ اللَّهِ روحه العزیز: خداوند، روح عزیز اورا پاک گردانند. متفق : همسو، هم عقیده، موافق محضر: محلّ حضور ، مجازا مجلس درس یا مجلسی که در آن ، سخنان قابل استفاده گفته می شود مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می کند ، مراد ، پیر ، مقابل مرید و سالک مَلک : فرشته</p>	<p>www.my-dars.ir</p>

درس نهم : ذوق لطیف

املا	لغت
همگی - شیرخوارگی - متمکن - ذوق لطیف - از جهات دیگر - کبوده - مقاومت - استحکام - بحران - عصبی - تحفه - منبع بی شائبه - مشیئت الهی - زندگی گذرا - آن قدر - فاجعه - قناعت - کهن سال - نکبت بار - عاری - قصه - مسائل - مذهبیات - عوارض - ظرافت - نقل و داستان - جذاب - سواد - فهم - غم - گسار - کرسی - فصول - قالیچه - لطیف - اندرز - تمثیل - انعطاف - به حد فهم ناچیز - هیبت - آموزگار - حُفره - اصداد - تشرع - شوریدگی - حجره - سراچه ذهن - آماس - قوران تخیل - قوز - فرط هیجان - خُل - خوش وقت - همراهی - حوصله - برخورداری - گشت و گذار - سبک مسجّع - سوق - لحاظ - شیر آغوز - عضله - ذوق ادبی - توقع - سگو - کارآموده - کورمال - جرئت - ره نوردی - تنهائوش - حرص - استسقا - متعصب - شرافتمند - موفقیت - حافظه - اوقات - صرف - اطمینان - راضی - مسرور - سیل	<p>آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از مواد مقوی است</p> <p>آماس: ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن</p> <p>استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.</p> <p>انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران محیط و شرایط آن</p> <p>بالبداهه: ارتجالاً، بدون اندیشه قبلی</p> <p>بذله گو: شوخ، لطیفه پرداز</p> <p>به نقد: در حال حاضر، در وضعیت مورد نظر</p> <p>پالیز: باغ، جالیز</p> <p>تحفه: ارمان، هدیه</p> <p>تشرع: شریعت، مقابل طریقت و عرفان</p> <p>تمکّن: توانگری، ثروت</p> <p>تهنیت: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک</p> <p>چابک: تند و فرز</p> <p>دستخوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطره ی آن است، بازیچه</p> <p>صباح: زیبایی، جمال</p> <p>عندلیب: بلبل، هزارستان</p> <p>فرخنده: مبارک، خجسته</p> <p>فرط: بسیاری</p> <p>گیوه: نوعی کفش با رویه ای دست باف</p> <p>لطایف: جمع لطیفه، نکته های دقیق و ظریف، دقایق: سخنان نرم و دل پذیر</p> <p>لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.</p> <p>متعصب: غیرتمند</p> <p>مساعت: همیاری، یآوری</p> <p>مسرت: شادی، خوشی</p> <p>مسرور: شادمان، خشنود</p> <p>مشیئت: اراده، خواست</p> <p>میثاق: عهد و پیمان</p> <p>نکبت بار: شوم و ایجاد کننده ی بدبختی و خواری</p> <p>نمد: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کرک به دست می آید و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

– شست و شو – صحرا – بوستان
 – چابک دستی – طلایی – طراوت
 – سحرگاهان – تبسم – طراوت –
 سرمست – دستان حنا بسته –
 تشریفات – فراهم – آوازخوان –
 تبریک و تهنیت – بذله گو –
 عندلیب – انس – فروغ – ادا –
 گیوه – لفاف کاغذی – قبای سبز
 – دهقان – پوزش و تقاضا – مزه
 – تنومند – سبکی سر – صراحت
 – ذوق و قریحه – شهرت – ملک
 الشعرا – بالبداهه – امیرمعزی –
 قوت طبع – صباحت – سالخورده
 ترین – فروگذاری – میثاق –
 رفیق – اوراق – ضبط – قاصد –
 طهارت – دوشیزه – حمایت –
 تندباد – محبت – سلب

یا کلاه و بالاپوش نمدی می سازند ،
 بالاپوش نمدی.

شعر تمثیلی: شعرنمادین و آمیخته به
 مثل و داستان

شوریدگی: عشق و شیدایی

سبک سری: سهل انگاری و بی مسئولیتی

شاب: بُرنا، جوان

شائبه: به شک اندازنده درباره ی وجود

چیزی ، و به مجاز ، عیب و بدی یا نقص در

چیزی ، بی شائبه : بدون آلودگی و با خلوص

و صداقت ، پاک ، خالص

درس دهم : بانگ جرس

گفتگوی آموزشی عصر

www.mylars.ir

املا
 جَرس - سد - خار - خاره - باره
 - رحیل - برخاست (بلند شد) -
 راهوار - همت - چاره ساز -
 فرعونیان - قبطیان - اهریمن -
 آهنگ - سامری - هامون - بتازید

بار: اجازه ، رخصت.
 بار عام: پذیرایی عمومی ، شرفیابی همگانی
 ، مقابل بار خاص (پذیرایی خصوصی)
 باره: اسب
 برگ: توشه و هر چیز مورد نیاز ، مایحتاج و
 آذوقه
 تابناک: درخشان ، نورانی
 جَرس: زنگ
 سترگ: بزرگ ، عظیم
 عَلم: پرچم
 فرض: واجب گردانیدن ، آنچه انجام آن
 بر عهده ی کسی نهاده شده باشد ، لازم
 ، ضروری
 کران: طرف ، جهت ، کنار
 کلان: نخ و ریسمان و جز آن که گرد
 کرده باشند ، ریسمان پیچیده گرد دوک

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

<p>– فرض – تیغ – خفته – بنهفته</p> <p>– یاسین – طور سینین – چاووش</p> <p>– عَلم – راهوار – قدس – همپا –</p> <p>– مقصد – داغ – ماتم – فرات –</p> <p>– رشحه – غروب – هیءت –</p> <p>– شکوهمند – محوطه – ابدی – بار</p> <p>– عام – تقدیر – نهضت – حُلول –</p> <p>– سهیم – سترگ – هلال – تابناک</p> <p>– ضیاء – شفیع – توشه – آذوقه</p> <p>– تاخت و تاز – مایحتاج –</p> <p>– گذاردن (قرار دادن) – ضروری –</p> <p>پهنه – صحن – آنبان</p>	<p>محوطه: پهنه ، میدانگاه ، صحن</p> <p>مشک: انبان ، خیک ، کیسه ای از پوست گوسفند</p> <p>نیلی: دربه رنگ نیل ، کبود</p> <p>وادی: سرزمین</p> <p>ولی: دارنده ی بالترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص) ، دوست</p> <p>همپا: همراه ، همقدم ، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می دهند.</p> <p>همپایی: همگامی ، همراهی</p>	<p>جولان: تاخت و تاز</p> <p>چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند</p> <p>خاره: سنگ خارا ، سنگ</p> <p>راهوار: آنچه با شتاب اما نرم و روان حرکت می کند ، خوش حرکت و تندرو</p> <p>رحیل: از جایی به جای دیگر رفتن ، کوچ کردن ، سفر کردن</p> <p>رشحه: قطره ، چکه</p> <p>رُفت: رُفتن ، زدودن</p> <p>رکاب: حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و سوار پا در آن می گذارد</p>
--	--	--

درس یازدهم : یاران عاشق

املا	لغت
<p>سحرزاد – رقص – نغمه – هلا –</p> <p>زخم – مرهم عاشق – فرط – هان</p> <p>بیعت – آلاله – حماسه – حتی –</p> <p>جغد – خویشاوند – هوای عاشقان</p> <p>کبوتر چاهی – تیرگی – آینه</p>	<p>آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته</p> <p>انکار: باور نکردن، نپذیرفتن ، نفی کردن</p> <p>بیعت: پیمان، عهد ، پیمان بستن برای فرمان برداری و اطاعت از کسی</p> <p>چتبر: حلقه و هر چیز مانند حلقه ، چنبر</p> <p>نفس: چنبر زدنِ مارِ نفس</p> <p>رستن: رها شدن ، نجات یافتن</p> <p>روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی</p> <p>سیمینه: منسوب به سیم، سیمین، اشیای ساخته شده از سیم یا نقره</p> <p>مدار: مسیری معمولاً دایره ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر می چرخد ، مسیر</p> <p>مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش</p> <p>منکر: انکار کننده ، ناپاوار</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

درس دوازدهم : کاوه دادخواه

املا	لغت
	آوری : بی گمان ، بی تردید ، به طور قطع
	اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها ، دارای نقش اژدها
	اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم
	الحاح : اصرار، پافشاری کردن
	بازارگاه: جای خرید و فروش ، بازار؛ در متن درس ، مقصود اهل بازار است.
	پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد
	پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت
	پشت پای: روی پا، سینه پا
	ترگ: کلاه خود
	تفرج: گشت و گداز، تماشا، سیرو گردش
	خجسته: فرخنده، مبارک
	خوالگیر: آشپز
	درفش: پرچم، بیرق
	درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی : منسوب به کاوه)
	یکایک: ناگهان
	دژم: خشمگین
	گیهان خدیو : خدای جهان
	گیهان : کیهان ، جهان ، گیتی
	زخم درای: ضربه پتک ؛ درای ، در اصل زنگ کاروان است.
	سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن
	سپهبد: فرمانده و سردار سپاه
	سبک: سریع ، شتابان
	غو: فریاد ، بانگ و خروش، غریو
	فایق: دارای برتری ، مسلط ، چیره
	فریاد خواندن : فریاد خواستن ، طلب یاری کردن ، دادخواهی کردن
	گرز گاوسر: گزری که سر آن شبه سر گاو بوده است
	لاف : سخنان بی پایه و اساس ، دعوی باطل ، ادعا
	لاف زدن: خودستایی کردن ، ادعای باطل کردن
	مجرد : صرف ، تنها
	محضر: استشهدنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان رسانده بود.
	موبد: روحانی زردشتی ، مجازا دانشمند ، دانا
	نفیر: صدای بلند ، فریاد
	هنر: فضیلت، استعداد ، شایستگی ، لیاقت
حماسی - اساطیر - کاوه ی آهنگر - بی نظیر - ضحاک - معرب - اژی دهاک - اژدها - مظهر - اوستا - یوزه - دیوزاد - فتنه - فساد - مرداس - خوالگیر - خورش - بوسه - کتف - علاج - تسکین - کهتران - مهترزادگان - تجسم - اهریمن - خبیث - چیرگی - زیست - ناگریز - شهریار - نهان - فرزندگان - پراکنده - دیوانگان - هنر خوار شد - گزند - فراز - باگهر - سترگ - سپهبد - کاوه ی دادخواه - زیان - بهرما - محضر - گیهان خدیو - سپردیو - برجست - ارزان - بازارگاه - برخاست گرد - غو - گرز - ترگ - فتراک - برگستوان - کثیف - سوگند - سپر - سوفار - پذیرش - زورآزمایی - شهره - هلال - زال - الحاح - تضرع - حیران - لایق - فایق - حسرت - روضه خلد - مجد خوافی - توجیه - فضیلت - تبرئه	

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۱	لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)
-------------	------------	------------------------------

درس چهاردهم : حمله حیدری

املا	لغت
<p>عمرو - برانگیخت - رزمگه - باستاد - هم‌رزم - حبیب - هوس - طالب - بهر رخصت - دستور - اعلام - آمادگی - امتناع - بهانه - هژبر ژبان - صلح - سهم - برافراخت - شیر اله - علم کرد - بخایید - شاهد - آوردگاه - زره - لخت لخت - قبا - ماهر - آداب ضرب - حرب - غضنفر - وصی - نهنگ - زهرچشم - خصم - کوفت - دریغ - تپیدند - بت خانه - غضنفر - غلتید - ژنده فیل - جبرئیل - باذل مشهدی - اخلاص - منزّه - دغل - غزا - کاهل - حیران - عفو - وطن - گوهرر - فرزانیگی - میهن - عزت - ذره - آغشته</p>	<p>آبرش : اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنگ (به ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق اسب منظور است. امتناع: سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی ، خودداری کردن. آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه برافراختن: برافراشتن، بلند کردن پور: پسر، فرزند مذکر تپیدن: بی قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس حبیب: دوستدار، یار، القاب رسول اکرم (ص) حرب: جنگ و نزاع خدو: آب دهان، بزاق دستوری: رخصت، اجازه دادن رزمگه: مخفّف رزمگاه، میدان جنگ</p> <p>ژبان: خشمگین ، خشمناک سهم: ترس سهمگین: هراس انگیز، ترس آور ضرب: زدن، کوفتن غزا: پیکار، جنگ غضنفر: شیر قبا: نوعی جامهٔ جلوباز که دو طرف جلوی آن با دکمه بسته می شود. کیش: آیین، دین، مذهب کیمیا: ماده ای فرضی که به گمان پیشینیان ، فلزاتی مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می کند. منزّه: پاک و بی عیب هژبر: شیر ژنده: بزرگ، عظیم</p>

درس پانزدهم : کبوتر طوق دار

املا	لغت
<p>کبوتر طوق دار - ناحیت - متصدید - مرغزار - تره - عکس - ریاحین - زاغ - طاووس - داغ - چراغ - شقایق - زمرّد - اختلاف - صیادان - متواتر - حوالی - عصا - قصد - حبه - بینداخت - قوم - مطوقه - طاعت - مطاوعت - غافل وار - گرازان - تگ - ضبط - اضطراب - همگنان - استخلاص - تخلص - صواب - طریق - تعامل - رهایش - بیفتد - حوادث - سلاح - قفا - ستیزه روی - منقطع - نومید -</p>	<p>اختلاف: رفت و آمد استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن اعتذار: عذرخواهی، پوزش خواهی التفات: توجه امام: راهنما، پیشوا اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر اهمال: کوتاهی ، سهل انگاری کردن بر اثر: به دنبال ؛ اثر: ردّپا تخلص: رهایی تعاون: یکدیگر را یاری کردن ، یاری رساندن تکفل: عهده دار شدن</p> <p>صواب: صلاح و درست طاعن: سرزنشگر ، عیب جو عقده: گره قفا: پشت گردن ، دنبال و پی گرازان: در حال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن ، خرمان گشتن: انبوه، پر شاخ و برگ متصدید: شکارگاه متواتر: پی در پی ، پیایی مجادله: جدال و ستیزه مطاوعت: فرمان بری مطلق: رهاشده، آزاد</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

<p>خایب - اشارت - امام - بتاختند - زیرا - دها - احوال - مشاهدت - گریزگاه - حادثه - سوراخ - تیمار - فراخور - حَسَب مصلحت - تعجیل - زه آب - دیدگان - رخسار - موافق - قضای آسمانی - ورطه - التفات - ملامت - ریاست - تکفل - حقوق - طاعت - مناصحت - بگزاردند - معونت - مظاهرت - سیادت - آدا - عَقده - اِهمال - جایز - ضمیر - رخصت - فراغ - اولی تر - طاعنان - واقعیت - موالات - ثقت - رغبت - مطلق - زمرد - سبیل - اعتدار - چشم تر - قناعت - خرسند - قانع - عوفی - سرزنش - گستاخ</p>	<p>مُطَوَّقَه : طوق دار مظاهرت: یاری کردن ، پشتیبانی معونت: یاری ، کمک ملالت: آزردهگی، ماندگی، به ستوه آمدن ملامت: سرزنش ملول: سست و ناتوان، آزرده مناصحت: اندرز دادن منقطع: بریده، قطع شده موجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است. مواضع: جمع موضع، جای ها موافق: همراه ، هم فکر موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن ، دوستداری مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن ناحیت: ناحیه، سرزمین نَزَه: با صفا ، خوش آب و هوا ، خرم همگنان : همگان ، همه ورطه: مهلکه، خطرو دشواری وقیعت: سرزنش، بدگویی ، عیب جویی</p>	<p>تگ: دویدن تیمار: مواظبت، مراقبت ثَقَت: اطمینان، خاطر جمعی جال: دام و تور حَبّه : دانه خایب: ناامید، بی بهره دها: زیرکی ، هوشمندی راه تافتن: راه را کج کردن ، تغییر مسیر دادن رخصت: اجازه، اذن دادن ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو زُمرّد: سنگ قیمتی به رنگ سبز زهاب: آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد. تراویدن آب در چشمه مجازاً اشک ستیزه روی: گستاخ و پُرو سر: رئیس سیادت: سروری، بزرگی شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر صافی: پاک، بی غش، خالص</p>
---	---	---

درس شانزدهم : قصه عینکم

املا	لغت
<p>قدر - حادثه - فروغ - هنوز - تعلیعی - کراوات - فرنگی مآبی - متمدن - تجدد - افراط - واکس - تحصیل - قد - متلک - ضعیف - کم سو - غالباً - ناهار - بشقاب - کوزه آب - ظرف - بد و بیراه - شماتت - افسار - گسیخته - شلخته - هپل و هپو - سرزنش - ابدأ و اصلاً - بقیه - غیرت - استعداد - مهملی -</p>	<p>فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها قداره : جنگ افزای شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قداره کش: کسی که باتوسل بهذ زور، به مقاصد خود می رسد. قُلا : کمین ، قلا کردن : کمین کردن ، در پی فرصت بودن</p>
	<p>ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی ارک: قلعه، دژ بَرَو برَ: با دقت، خیره خیره بور: سرخ؛ بورشدن: شرمنده شدن، خجلت زده شدن</p>

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
<p>دهاتی - لاتنی - شاهان - پذیرایی - مهمان - کازرون - نوحه سرایی - روضه - اتفاقاً - نقال - رودربایستی - رک و راست - عیناً - زادالمعاد - تعزیه - مرثیه - بفرجه - کهنه - فرام - کذا - تکه سیم - فلا - شرارت - موصوف - مضحک - طالع - انبوه - مخلوط - ذوق زده - احساس - مطمئن - نی قلیان - قوطی حلبی - مسلح - مختصر - سابقه - شرارت - سوء ظن - تحریک - تجزیه - مغتنم - قیافه - یغور - قوزبالاقوز - مصیبت - ترک دیوار - سطر - حیرت زده - غرق - لذت - مسحور - ابدأ - توجه - ظن - تفریت - مسخره - اصرار - عامیانه - لهجه - قول - صورتک - زلزله - مهیب - هر و هر - قهقهه - عصبانی - توهم - فوریت - مات و مبهوت - خیره خیره - غرق - کمسیون - نیمه کور - صادقانه - تقصیر - خفت - صحن - التفات - شیفته - قبا - طلباب - مخبرالدوله - شاه آباد - طی - حیاط - محقر - محافظ - چفت - کلون - تپانچه - قلب - ترجیح - روحانیون - چرتکه - خلوص - طهارت - تبلیغ - محضر - موقر - رعیت - قداره کش - درز - سپهسالار - محضر - تلمذ - جلّه کمان - متلاشی - بقا - موهبت - سید ضیا - سلطنت - ضربه - آستین - قاجار - مطلوب - امت - ملت - خیانت - غول - زورپرست - استبداد - اطاعت - اعتراض - تنومندی - ضمن - تصور - جاهل - عذر - قصد - مسامحه - متهم - شوخ طبع - مسائل جدی - قابل</p>	<p>قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی است. کذا: آن چنانی ، چنان کلون: قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند. کمسیون: واژه ای فرانسوی؛ هیئتی که وظیفه ی بررسی و مطالعه درباره ی موضوعی را بر عهده دارد ، جلسه (مجازاً)؛ کمسیون کردن : تشکیل جلسه دادن متجددانه: نوگرایانه ، روشنفکرانه محقر: کوچک ، حقیر مخاطره: خطر، خود را درخطر افکندن مسامحه: آسان گرفتن ، ساده انگاری مسحور: مفتون، شیفته ، مجذوب مشروعیت : منطبق بودن روبه های قانون گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور مضحک: خنده آور، مسخره آمیز مغتنم: بالارزش، غنیمت شمرده مهملی: بی کارگی و تنبلی موقر: با وقار، متین مهیب: سهمگین، ترس آور یغور: درشت و بدقواره</p>	<p>تأثر: اثرپذیری، اندوه تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند. تلمذ: شاگردی کردن، آموختن چرتکه: واژه ی روسی ، وسیله ای برای محاسبه ی جمع و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهار چوبی قرار دارد . در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره ی متحرک که نماینده ی یک تا ده است ، جای دارد. جلّه : زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رها کردن آن ، تیر پرتاب می شود رفت: اوج، بلندی، والایی سو: دید، توان بینایی شماقت: سرکوفت، سرزنش، ملامت شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می پزند. صورتک: چهره ای مصنوعی که چهره اصلی را می پوشاند و در آن سوراخ هایی برای چشم و دهان تعبیه شده است؛ نقاب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، در حوزه ی هنرهای تجسمی ، صورتک را در برابر " ماسک " به تصویب رسانده است) عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛ تمام عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص</p>

<p>تأمل - چننه - بهانه - له - سلطه - تأثر - موثر - روحانیت - مبارزه تن به تن - امانت - عطر - عیار - هدف - ضربه - مشروطیت - مشروعیت - مقدم - بساط قلدری - ابراز - حداقل - پختگی - طعام - نظریات - حدت - جرئت - تشریف - طلب - می بایست - آرک</p>	<p>فرام: فریم (frame) ، قاب عینک فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می کند، متجدد قُلا: کمین . قلا کردن: کمین کردن ، در پی فرصت بودن فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها (مآب به معنای بازگشت یا جای بازگشت است ، اما در اینجا معنای شباهت را می رساند) قدّاره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قدّاره کش: کسی که با توسل به زور، به مقاصد خود می رسد</p>
--	---

درس هفدهم: خاموشی دریا

املا	لغت
<p>شعله - سپاس گزاری - چراغدان - صبورانه - ماهی - هیاهو - فروتنی - رویا - تاج - برزیگر - بیهوده - تهی - بی رغبت - تنور</p>	<p>برزیگر: دهقان، کشاورز، برزگر چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند. www.my-dars.ir</p>

درس هجدهم: خوان عدل

املا	لغت
<p>آسوده - خوان عدل - همگان - آسمای صدگانه - حواس - بهره - غبار - ممد حیات - مفرح ذات -</p>	<p>بر: خشکی ، خیابان خوان: سفره یا طبقی که در آن غذا می گذاشتند. مبدل: دگرگون، تغییر داده شده مطلق: بی شرط و قید</p>

رستن: نجات یافتن، رهاشدن

ریشخند: تمسخر

شَعَف: خوشی، شادمانی

نیایش: الهی

چالاک: چابک، تند و

فرز

حشر: رستاخیز، قیامت

عصیان: نافرمانی، گناه

و معصیت

هول: ترس، هراس

معتبر: محترم، ارزشمند

مُفرح: شادی بخش، نشاط آور

مقید: گرفتار، بسته، درقیدشده

مُمد: مددکننده، یاری دهنده

هلهله: سر و صدای همراه با

شادی و شور و شوق، خروش

تنیده رستن - زین - معتبر -

سرخوش - سزمست - دور دست -

فراز - اختران - بر و بحر - اندوزیم

- حصار - عدم - زلال - آذرباد -

قایق - ماهیگیری - هلهله - آواز -

مرغان - فضا - طنین - تحرک -

راجع - مطرح - محبوبیت - نهایت

- عمق - منظور - صرف - فرسنگ

- سرازیر - زود گذر - محض -

حماقت - شعف - لرزش - غلبه -

محکم - لحظه - غلتیدن - اجتماع

- موقعیت - صخره - مهلت -

محدودیت - میسر - بقیه - طرز -

اهمیت - حیات - قدرت طلبی -

جذب - ترسیم - محدود - مقید -

حشره - جوهر - باطن - هوانوردی

- زنجیر - می گسلد - رزمیاری -

نهفته - عصیان - شایسته - عزم -

مکافات - غمناک - حشر - هول -

هراس - فرز

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir